

* به بهانه اول اردیبهشت روز بزرگداشت سعدی و فصل بهار

«بهاریه»

در غزلیات سعدی شیرازی (با عنایت به آیات و روایات)

دکتر مهدی ستودیان

مدیر گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فرهنگیان خراسان رضوی

چکیده

در شعر کهن فارسی، «بهار» مفهوم گسترده‌ای است که محور تصویر سازی‌های شاعرانه می‌شود. بهار در شعر کهن ایران بیشتر به خاطر طراوت و خرمی ستوده می‌شده است. در ادبیات فارسی بهاریه‌هایی از شاعران ایرانی چون رودکی، منوچهری، عطار، مولوی، خاقانی، سعدی، حافظ، فروغی، خواجه، ملک‌الشعرای بهار، و... وجود دارد. از آن جایی که سعدی شیرازی یکی از شاعران و نویسندگان قَدَر و سرشناس در زمینه وصف بهار و ترسیم زیبایی‌های آن است از این واژه بهره‌های فراوانی برده است. سوای معنی حقیقی آن، بهار در قالب غزلیات سعدی در معنی یار و معشوق است که وی حتی با دیدن رنگ و بوی بهار به یاد رنگ و روی یار می‌افتد و در فراقش ناله سر می‌دهد و هم چون بلبلی نغمه خوانی می‌کند. اگر به آسمان ادب فارسی نظری بیفکنیم، خواهیم دید که برخی از شعرا در یکی از انواع شعر و یا مضمونی خاص در شعر، سرآمد دیگران شده‌اند؛ مثلاً منوچهری چون در ترسیم طبیعت و به رشته نظم کشیدن آن از دیگران برتر عمل کرده، «شاعر طبیعت» لقب گرفته‌او یا خاقانی از آن جایی که بیش از همه مظاهر طبیعت به صبح و دمیدن آفتاب نظر داشته، «شاعر صبح» نام گرفته است^۱ و یا مسعود سعد سلمان و ناصر خسرو در سرودن حبسیه از دیگر شعرا، گوی سبقت را ربوده‌اند. ^۲ این منظر و دیدگاه اگر نگاه کنیم، باید سعدی شیرازی را «شاعر بهار» و به تعبیری دیگر «بهاری ترین شاعر» لقب داد، این مهم را از نام نهادن اثر منشورش «گلستان» و اثر منظومش «بوستان» و غزلیات بهاریش دریافت و فهمید. او تنها شاعری است که وقتی از بهار و باد نوروzy سخن به میان می‌آورد، ناخود آگاه رشته کلامش به یار و دیار وی ختم می‌شود. کلید واژه: بهار، بوی بهار، رنگ بهار، فصل بهار، نوروز و ...

۱ رودکی و منوچهری، اسماعیل حاکمی، انتشارات پیام نور، تهران، ۱۳۸۰، ص ۶۲

۲ شاعر صبح، سید ضیاء الدین سجادی، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۸۱، ص ۲۰

۳ برگزیده اشعار مسعود سعد و ناصر خسرو، دکتر اشرف زاده، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۸۲، ص ۱۱

بهار از مهم ترین واژه‌ها و کلیدی ترین مفهوم‌ها در شعر و ادب فارسی است. از دلایلی که فصل بهار از محبوبترین موضوعات در ادب فارسی شده، شاید کوتاهی این فصل در ایران و رستاخیز جهان و شکوفایی طبیعت باشد. از قرن چهارم، با شکل‌گیری قصیده و رواج آن، تغزل و تشبیب بسیاری از قصاید در وصف بهار بود. از این رو برخی بهاریه را صرفاً چنین قصیده‌ای می‌دانند^۴ با وسعت یافتن تشبیب قصیده و تولّد غزل، بهاریه منحصر به قصیده نماند و به تدریج به قالب‌های دیگر شعر، مانند مثنوی و علی‌الخصوص غزل، نیز درآمد. ادبیات فارسی ما، سرشار از «بهاریه» هاست. سرایندگان ایرانی از دیرباز تاکنون اشعاری را در وصف بهار و نوروز و جشن فروردین که همراه مواهب گران‌بهای طبیعت و هنگام تجدید عهد نشاط و شادمانی بود، سروده‌اند. و سعدی هم یکی از این شعراست که ذکرش خواهد شد.

واژه بهار و بهاریه

بهار در فرهنگ دهخدا به معنی فصل ربیع و بودن آفتاب در برج حمل و ثور و جوزا آمده است.^۵ اما در فرهنگ آندراج و برهان، بیشتر به معنی «گل و شکوفه» آمده است.^۶ این واژه، در فرهنگ المنجد چنین آمده است: گیاهی است خوشبو که به آن (گل‌گاو چشم) گویند. پلاس از آن جایی که این فصل، اوج شکوفایی گل‌ها و گیاهان و موسم خودنمایی شکوفه هاست، بهار خوانده شده است. همان طوری که تابستان از تاب و تفت به معنی موسم گرما و تابش گرفته شده است.

اما بهاریه از بهار فارسی + یه عربی ترکیب یافته که در اصطلاح شعری است در وصف بهار. در شعر مولوی هم اسم این نوع از شعر آمده است، آن‌جا که گفته است:

بهار آمد بهار آمد بهاریات باید گفت

بگو ترجیع تا بگویم شکوفه از کجا بشکفت^۸

یکی از موضوعات مهم و اساسی که در تاریخ ادب فارسی همیشه از رونق و رواج و ارزش به سزایی برخوردار بوده، فصل «بهار» است. فصل بهار، به عنوان یکی از آیات الهی است که آدمی می‌تواند با نگرستن به آن در جهت تکامل معرفت خویش گام بردارد. خداوند در سوره ی مبارکه ی حج آیه پنجم چنین می‌فرماید:

وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ :
زمین را (در فصل زمستان) خشک و مرده می‌بینی، اما هنگامی که آب باران بر آن فرو

۴ جلال الدین همائی، فنون بلاغت و صناعات ادبی، تهران ۱۳۶۳ ش، ص ۱، ص ۱۱۵-۱۱۶

۵ لغت نامه دهخدا

۶ فرهنگ آندراج

۷ فرهنگ المنجد

۸ فرهنگ معین، ذیل واژه ی بهاریه

می‌فرستیم، به حرکت درمی‌آید و می‌روید؛ و از هر نوع گیاهان زیبا می‌رویند. بهار در احادیث هم دارای جلوه‌های متفاوتی بوده است. وجود مقدس امام رضا علیه السلام چنین فرموده است: فصل بهار، روح زمان‌ها است. ۹ یا از «قرآن» و یا «شب» به عنوان بهار مؤمن و عاشقان الهی یاد شده است. مثل این کلام از مولا امیر المؤمنین حضرت علی علیه السلام: در قرآن بهار دل، و چشمه‌های دانش است، برای قلب جلایی جز قرآن نتوان یافت. ۱۰

اگر خواسته باشیم رد پایی از بهاریه در ادب فارسی بجویم باید گفت که از قرن چهارم، با شکل‌گیری قصیده و رواج آن، تغزل و تشبیه بسیاری از قصاید، در وصف بهار بود. نخستین شاعری که در باب بهاریه مطلبی سروده است رودکی است که شعرش با این مطلع آغاز می‌شود:

آمد بهار خرم با رنگ و بوی طیب با صد هزار نزهت و آرایش عجیب

با رواج سبک خراسانی و در همان نیمه دوم قرن چهارم و اوایل قرن پنجم، طبیعت‌گرایی اوج یافته، در نتیجه اشعار سرشار است از رنگ و بوی گل‌ها و آواز پرندگان است؛ بهترین نماینده‌ی این دوره منوچهری دامغانی است. اشعار وی در این مورد از باشکوه‌ترین بهاریه‌های شعر فارسی است و همواره مورد تقلید شاعران بعد از او بوده است. از نیمه‌ی دوم قرن پنجم به بعد، بهاریه در منظومه‌های عاشقانه از جمله لیلی و مجنون و اشعار عارفانه، تجلی می‌یابد. پیش از سنایی هرگز بهار، با چشم انداز عرفانی و عناصری از زندگی و دید اهل عرفان وصف نشده است. پس معلوم شد که بهار از جمله موضوعاتی است که در تاریخ شعر فارسی دارای تجلی‌های پرشمار و البته متفاوتی بوده است که از آن به عنوان «بهاریه» یاد می‌شود. اما شاعر مورد بحث ما سعدی شیرازی در غزلیاتش از بهار به عنوان یکی از پرکاربردترین مفاهیم و مضامین بهره برده که به جای خود تک‌تک آن‌ها را ذکر خواهیم نمود:

واژه بهار در غزلیات سعدی

۱- در معنی حقیقی

بهار آمد که هر ساعت رود خاطر به بستانی

امام رضا علیه السلام می‌فرماید: فصل بهار روح زمان‌ها است و اول این فصل ماه آزار است (ماه‌های رومی). در این ماه شب و روز پاکیزه و معطر است، زمین نرم می‌شود... اگر چهار فصل را عبارت از یک موجود زنده فرض کنیم پائیز و زمستان و تابستان به منزله‌ی جسم و اعضای پیکر اوست و بهار جان و روان او. ۱۱

بهار در زبان و شعر سعدی در معنی حقیقی آن، دارای نشو و نما و تازگی است. سعدی از این واژه خوب کار کشیده است. او با استفاده از شیوه‌ی انسان‌نمایی پدیده‌ها بسیار زیبا موسم بهار را به زیبایی ترسیم می‌کند؛ گیاهان را هم چون طفلی دیده که از دایه‌ی ابر بهاری شیر می‌خورند و

۹ طب الرضا-طب و بهداشت از امام رضا علیه السلام، ص: ۵۱

۱۰ نهج البلاغه-ترجمه دشتی ص: ۳۳۷

۱۱ طب الرضا-طب و بهداشت از امام رضا علیه السلام، ص: ۱۱۸

پروده می شوند. و جوانه های درخت و شاخه های آن را مانند اشخاصی دانسته که در اوان زندگانی و عنفوان جوانی روزگار می گذرانند و به این نشاط دوره ی جوانی خود هم فخر می کنند. ابر بهاری را هم چون کسی دانسته که با رسیدن بهار، گریه ی شوق سر می دهد و چمن زار را هم در اوج شادی و نشاط فرض نموده است و آن گاه چنین خوش سروده است :

طفل گیا شیر خورد شاخ جوان گو ببال ابر بهاری گریست طرف چمن گو بخند. ۱۲

اگر گل گشتی در گلستان همیشه خوش سعدی بیندازیم همین توصیف را به گونه ای دیگر و رنگین تر مشاهده خواهیم کرد : «فرّاش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترد و دایه ی ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین پیرورد. درختان را به خلعت نوروزی قبای سبز ورق در بر گرفته و اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده » ۱۳

هیچ پدیده ای به اندازه ی بهار، دل بی قرار و نا آرام سعدی را آرام نمی ساخته و در پریشان حالی خود با او گفتگوها و ماجراها داشته است. (بهار آمد که هر ساعت رود خاطر به بستانی) ۱۴ و در جایی دیگر گفته (به رنگ و بوی بهار ای فقیر قانع باش) سعدی گاهی به توصیف طبیعت و مناظر و چشم اندازها پرداخته و در جایی هم خود بهار را مانند انسانی پنداشته و با آن به درد دل پرداخته است. برخی اوقات با موسم ربیع انس می یافته و گاهی هم گویی با کلام کنایه آمیز، بهار را در برابر روی نگارین و گل مانند یار بی رونق دانسته و سروده:

گلی به دست من آید چو روی تو هیئات هزار سال دگر گر چنین بهار آید ۱۶

و در جایی دیگر اصلاً دل به بهار و زیبایی آن نبسته و خطاب به یارش سروده است:

گر بهار و لاله و نسرين نروید گو مروی پرده بردار ای بهار و لاله و نسرين من

به راستی بهار طبیعت، در برابر این بهار دل سعدی، یارای برابری ندارد. بهار از شکوهش می شکوهد و در برابر زیبایی آن سخت بر می آشوبد. آری این است بهار سعدی. بهاری که گل های طبیعت، در برابر آن طراوت از دست می دهند. بهار سعدی به هیچ وجه عیش ربیعش به طیش خریف مبدّل نمی شود.

سعدی با دیدن فصل بهار و با آن همه گل ها و ریاحین به یاد یار افتاده و سپس چنین خطاب به بهار می سراید:

گلا و تازه بهارا تویی که عارض تو طراوت گل و بوی بهار من دارد. ۱۷

و حتی در بیتی به باد بهار حسادت می کند که او به کام دل از دلبر دیرینه اش می رسد ولی وی هم چنان حسرت زده مانده است:

کام از او نگرفته است مگر باد بهار که بر آن زلف و بنا گوش و جبین می گذرد. ۱۸

۱۲ غزلیات/ص ۱۵۸

۱۳ دامنی از گل، غلام حسین یوسفی، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۷۸، صص ۲۵-۲۶

۱۴ ص ۵۰۰

۱۵ ص ۵۱۷

۱۶ غزلیات/ص ۲۱۱

۱۷ غزلیات/ص ۱۲۸

۱۸ غزلیات ۱۳۳

از منظر سعدی تمام غوغا و شکوه بهار به همان گل ها و سبزه زار های آن است. یعنی هر جلوه ای دارد از این گلبن ها و مرغزار هاست. همین زیبایی هاست که دل هر عاشقی را می نوازد و او را به تکاپوی عشق به طبیعت وا می دارد. ولی سعدی، بهار را با این همه لطافت در برابر یار خویش به هیچ می انگارد به طوری که تمام آبرو و اعتبار گلستان ها در برابر زیبایی های یارش از رونق می افتد و در چشم او ارجی ندارد. یار سعدی غرور همه ی گل ها را شکسته و سروها در برابر قد و بالای او نمی توانند عرض اندام کنند:

برگ گل لعل بود شاهد بزم بهار
آب گلستان ببرد شاهد گل روی من ۱۹
و آن گاه خطاب به آن یار که در فراقش مثال ابر بهاری گریان بوده، چنین می سروده است:
چون تو درخت دل نشان تازه بهار و مشک فشان
حیف بود که سایه ای بر سر ما نگستری ۲۰
۲- در معنی مجازی

مراد سعدی از بهار همان یار است. سعدی یار را در لطافت و زیبایی مانند بهار و حتی فراتر از آن دانسته که فصل بهار در برابر آن رونقی ندارد. (از تو زیباتر ندیدم روی و خوش تر خوی را) (چرا که گفته است:

بوستان را هیچ دیگر در نمی یابد به حسن بلکه سروی چون تو می باید کنار جوی را ۲۱
. باد دیدن روی یار، فارغ از غوغای بهار می شود. از آن بالاتر در برابر شکوه و عظمت بهار و آزار و شکنجه خزان، استظهارش به یار است:

ما به روی دوستان از بوستان آسوده ایم
گر بهار آید و گر باد خزان آسوده ایم ۲۲
او با شروع شدن بهار حتی با بلبلان و عندلیبان سخن می گوید که (بوی بهار آمد بنال ای بلبل شیرین نفس) ۲۳ در بیتی خود را به طور پوشیده و مضمراً با آمدن فصل بهار هم چون عندلیب خوش الحان دانسته که بر سر هر منبری از گل خوش می نشیند و نغمه ی نغز و خوش داوودی را سر می دهد که:

ای گل خوش بوی اگر صد قرن باز آید بهار
مثل من دیگر نبینی بلبل خوشگوی را ۲۵
آری او شادابی بهار و طراوت گل را با هم درآمیخته دیده و هنگامه ی غزلخوانی را برای خود فراهم دانسته و این گونه نغمه سر داده است:

باد بهار و بوی گل متفقند سعدیا
چون تو فصیح بلبلی حیف بود ز خامشان ۲۶
ب) بوی بهار

بوی بهار بوی خوش وصال است
خداوند در سوره مبارکه انشقاق چنین می فرماید:

۱۹ ص ۳۸۴

۲۰ ص ۴۵۰

۲۱ غلیات/ ۱۹

۲۲ ک/ غزلیات، ص ۲۰

۲۳ غزلیات/ ص ۳۴۷

۲۴ غزلیات/ ۲۴۳

۲۵ غزلیات/ ۲۰

۲۶ غزلیات/ ص ۳۶۷

يا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ: ای انسان! تو با تلاش و رنج بسوی پروردگارت می‌روی و او را ملاقات خواهی کرد. بوی بهار برای سعدی بوی خوش وصال را در بر دارد. چون در این فصل زیبایی‌های آفرینش به حدّ کمال می‌رسد. از منظر سعدی بوی بهار «راحت دل امیدواران» است. وی دیدار یار را چون بهشت و ملاقات یار ناموافق را در عذاب هم چون جهنّم خوانده است. سعدی معتقد است که در این فصل انسان باید به گشت و گذار و تفرّج در صحرا پردازد:

(وقت آن است که مردم ره صحرا گیرند خاصه اکنون که بهار آمد و فروردین است ۲۹) او کسانی را که در بهار از طبیعت دوری می‌گزینند و راه صحرا را برای التذاذ روح در پیش نمی‌گیرند، محرم بهار ندانسته و بوی خوش بهار را که از نفحات جان بخش ریاحین و شمیم روح پرور ازهار به برخاسته، بر شامّه‌ی عزلت‌گزیدگان و دوری‌کنندگان از دامن طبیعت و دشت و صحرا حرام می‌باید

آنان که در بهار به صحرا نمی‌روند بوی خوش ربیع برایشان محرم است. ۳۰ و آن گاه با سؤالی که دارای یک نوع ترفند گفتاری که همان استفهام انکاری است، برای جلب توجّه شنوندگان و خوانندگان چنین می‌سراید:

این باد بهار بوستان است یا بوی وصال دوستان است ۳۱ آن گاه در غزلی دیگر بوی بهار را که در نسیم صبح پیچیده، هم چون بوی خوش بهشت دانسته که در آن پیام دوست نهفته است:

بوی بهار می‌دمدم یا نسیم صبح باد بهشت می‌گذرد یا پیام اوست ۳۲ به راستی که با شنیدن این بوی خوش بهار است که لطافتش سعدی را این گونه به غزلخوانی واداشته است:

ای باد بهار عنبرین بوی در پای لطافت تو میرم ۳۳ و در این هنگامه مرغ دل خود را در دام یار گرفتار می‌بیند و خطاب به یار خویش که در فراقش می‌سوزد، چنین می‌سراید

(ای مرغ به دام دل گرفتار باز آی که وقت آشیان است) ۳۴

(ج) رنگ بهار

بهار، رنگ و روی یار را دارد

سعدی که غالب اوقات روی کلامش در موسم بهار با یار است، در فصل بهار با دیدن رنگ

۲۷ الانشاق : ۶

۲۸ غزلیات/ص ۱۲۸

۲۹ غزلیات/ص ۷۰

۳۰ غزلیات/ص ۶۳

۳۱ غزلیات/ص ۶۵

۳۲ غزلیات/ص ۵۹

۳۳ غزلیات/ص ۳۱۵

۳۴ غزلیات/ص ۶۵

و روی بهار به یاد رنگ رخساره یار می افتد و بهار را با تشبیهی مضمّر گونه به سیمای یار مانند می کند (که دید رنگ بهاری چو رنگ رخسارت) و در مصراع دوم آن، چهره یار را بر بهار تفضیل و برتری می دهد: که آب گل ببرد تا به سمن چه رسد ۳۵

(د) فصل بهار

۱- بهار فصل آشتی کنان است

امام صادق (علیه السلام) فرمود: که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده است: بیش از سه روز قهر و جدایی جایز نیست. مفضل در ضمن سفارشی گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: چون دو نفر از یک دیگر با قهر جدا شوند یکی از آنها سزاوار برائت و لعنت است، و چه بسا هر دو سزاوار آن باشند، معتب «یکی از دوستان مخصوص آن حضرت» گفت: قربانت گردم آن که ستمگر باشد سزایش همین است، اما تقصیر مظلوم چیست؟ فرمود: چون او هم برادرش را به آشتی دعوت نکرده، و حرف های او را نادیده نگرفته است. از پدرم شنیدم که می فرمود: چون دو نفر با هم ستیز کنند و یکی بر دیگری غالب آید، باید مظلوم به نزد رفیق ظالم خود رود و به او بگوید: ای برادر من ستمگر هستم، تا قهر و جدایی بین آنها از میان برود، همانا خداوند حکیم و عادل است و داد مظلوم را از ظالم می ستاند. داود ابن کثیر گوید: شنیدم امام صادق (علیه السلام) می فرمود که پدرم فرمود: پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده است: هر گاه دو نفر مسلمان از همدیگر با قهر جدا شوند و سه روز در آن حال بمانند و آشتی نکنند، هر دو از اسلام خارج شوند و بین آنان دوستی دینی نمی ماند، پس هر کدام از آنها برای آشتی و سخن گفتن بر دیگری سبقت جوید، در روز رستاخیز جلوتر از دیگری به بهشت خواهد رفت. ۳۶

سعدی هم که در پی آشتی و صلح است و گویی به خوبی واقف فرمایشات رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است، فصل بهار را فصل صلح و سازش خوانده است. فصل مهربانی خوانده است. فصل بهار را زمان مسامحه و سازش می داند. و در جایی به یارش که او را با القابی هم چون (سرو حدیقه ی معانی، جان جانان، لطیفه ی جهان) ۳۷ می ستاید و حتی جان دادن در مقدمش را روا می دانسته، در یکی از غزلیات خود که گویی شیوه ی شهر آشوبی داشته، از دست یارش می موید و چنین می گوید:

گر صلح کنی لطیف باشد در وقت بهار و مهربانی

۲- بهار، فصل قدر دانستن عمر است

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده است که در روز قیامت به ازای هر روز از ایام

۳۵ غزلیات/ص ۱۳۷

۳۶ آداب معاشرت- ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، محمد باقر کمره‌ای، نشر اسلامی، تهران، ۱۳۶۴، ص ۱۹۰

عمر شخص به عدد ساعت‌های شب و روز بیست و چهار خزانة موجود است در روز قیامت درهای آن باز می‌شود یک خزانة را پر از نور و سرور می‌بیند که به هنگام دیدنش شادی و سرور او را در بر می‌گیرد بطوری که اگر بر دوزخیان تقسیم کنند از عظمت آن سرور احساس آتش نمی‌کنند و این ساعت، ساعتی است که در آن طاعت پروردگار را بجای آورده، خزانة دیگری را باز می‌کنند آن را تاریک و بدبو و ترسناک می‌بیند به هنگام مشاهده آن آه و ناله‌ای او را در بر می‌گیرد که اگر بر اهل بهشت تقسیم شود، نعمت بر آنها تباہ می‌شود و آن ساعتی است که در آن ساعت نافرمانی کرده. سپس خزانة دیگری را بگشایند آن را خالی می‌یابد و چیزی در آن نمی‌بیند که خوشش آید و یا بدش آید و آن ساعتی است که در آن خوابیده و یا به حلاله‌های دنیا اشتغال داشته پس او را احساس خسارت و تأسف به از دست دادن آن ساعت در بر می‌گیرد، زیرا قدرت بر پر کردن آن ساعت از حسنات غیر قابل وصف را داشته و از همین باب گفتار حق تعالی است ذلک یومُ التَّغَابُنِ آن روز، روز غبن است. ۳۸

سعدی هم که در جای جای کلام و آثارش از قدر دانستن ایام عمر سخن به میان می‌آورد ، با آمدن فصل بهار خطاب به انسان های جان آگاه و بیدار گوید (مشعله ای بر فروز مشغله ای پیش گیر) ۳۹ خواب غفلت را از سر آن ها دور کند . سپس چنین سروده که

(خیزو غنیمت شمار جنبش باد ربیع ناله موزون مرغ بوی خوش لاله زار) ۴۰
بهار که برخی تفرّج کنان به دامن صحرا می روند و از مناظر زیبای آن بهره ها می برند و از چشم اندازهای آن لذّت می برند، سعدی هم دلدهای زیبایی های ظاهری بهار می شود و همین وقت را غنیمت شمرده و عزم جزم می کند تا به تماشای گلستان و بوستان رود چرا که عمر را کوتاه و ایام را زدوگذر و ناپایدار دیده است. و آن گاه خطاب به یارش و گویا خطاب به همگان می سراید :

روز بهار است خیز تا به تماشا رویم تکیه بر ایام نیست تا دگر آید بهار ۴۱
گویی از این تماشای درخت و گل و مناظر دل انگیز منظوری دارد . منظوری که فقط عارفان دل آگاه از آن خبر دارند. :

برگ درختان سبز پیش خداوند هوش هر ورقش دفتری است معرفت کردگار ۴۲
واقعاً این پایه و اساس عرفان و خداشناسی سعدی ، بی نظیر است که با دیدن کوچک ترین مظاهر هستی که شاید از منظر خیلی از افراد به چشم نیاید، در دیده سعدی بزرگ جلوه می کند و به یاد خداوند بلند مرتبه می افتد.

۳۸ آداب راز و نیاز به درگاه بی نیاز، محمد حسین نائیجی، انتشارات کیا، تهران، ۱۳۸۱، ص ۱۰۰

۳۹ غزلیات/ص ۲۲۶

۴۰ غزلیات ص ۲۲۷

۴۱ غزلیات/۲۲۷

۴۲ غزلیات/ص ۲۲۶

۳- فصل بهار فصل خوش وصال است

در سوره مبارکه رعد این چنین آمده است: وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ، وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ، وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً، وَ يَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ، أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ: کسانی که در طلب وصال پروردگار خویش، در همه حال، شکیبایی نمودند، و نماز را بر پای داشتند، و از آنچه روزیشان کرده بودیم در نهان و آشکار بخشیدند، و بدی را با نیکی پاسخ دادند، سرای جاوید ویژه ایشان است. ۴۳

شیخ شیراز هم که در پی وصال دیار ها و سرزمین ها را می پیماید، مقام گاه یار را بهترین سامان ها و سرزمین ها دانسته و گفته که (راضیم به نسیمی کز آن دیار آید) ۴۴ و آن گاه از این فراق حوصله اش به صبر رفته و دامن از کف داده و در انتظار بهار وصال چنین پر سوز و گداز حسرت می خورده است:

فراق یار به یک بار بیخ صبر برکند بهار وصل ندانم که کی به بار آید ۴۵
سعدی که قامت یار را سرو مانند و روی وی را بهاری خوانده است، عجز غزلی با خلق کردن آرایه طباق بر لطافت کلام خود افزوده و «بهار وصال» را در برابر «زمستان فراق» قرار داده و چنین از فراق، شکوه و شکایت سر می دهد:

با شکایت ها که دارم از زمستان فراق گر بهاری باز باشد لیس بعد الورد برد ۴۷
۴- بهار فصل عاشقی است

ابن جمیع از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: افضل الناس من عشق العباد: با فضیلت ترین مردم آن کسی است که شیدا و دلباخته عبادت باشد و با آن هم آغوش و ملازم گردد و با دل و جان شیفته عبادت بوده و با فکر فارغ بدن و جسم خود را از انجام آن باز ندارد. ۴۸

سعدی که مدام در پی عبادت و راز و نیاز است، فصل بهار را فصل عاشقی می داند. او عاشقی را در این فصل مختص انسان نمی داند. بلکه تمام مظاهر هستی را در این فصل در تک و پوی عشق می بیند:

(توحید گوی او نه بنی آدمند و بس هر بلبل که زمزمه در شاخسار کرد) و یا
(بلبل و قمری چه خواند یاد خداوندگار). وی با دیدن سرو بالای دوست چنان از خود بیخود شده که هر کس را در این فصل عاشق نبیند، خام و نیخته خوانده و مورد نکوهش قرار می دهد که :

(آدمی نیست که عاشق نشود فصل بهار هر گیاهی که به نوروز نجنبد حطب است) ۴۹

۴۳ سوره رعد / ۲۲.

۴۴ غزلیات / ص ۲۱۱

۴۵ غزلیات / ص ۲۱۲

۴۶ غزلیات ص ۲۴۰

۴۷ غزلیات / ص ۱۲۲

۴۸ بحار الانوار- ترجمه جلد ۶۷ و ۶۸، ج ۱، ص: ۲۶۲

۴۹ غزلیات / ۴۳

چرا که باد بهار تربیت آمیز است و خاکش زمین را و حتی دل آدمی را زنده می سازد.
و بدا به حال دلی که در اثر نسیم بهاری مانند سنگ باشد و متأثر نشود
(خاک را زنده کند تربیت باد بهار سنگ باشد که دلش زنده نگردد به نسیم) ۵۰
آری انسان های به دور از عشق را در جرگه ی آدمیان قرار نمی دهد و گیاهان به دور از
عشق و حرکت را چوب خشک خوانده است. و آن گاه عشق در فصل بهار گویی از منظر
او همان بیت معروفی است که هم چون مثل سایر دهان به دهان می چرخد:
سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی عشق محمد بس است و آل محمد.
(هـ) نوروز

شخصی نقل می کند که در نوروز نزد امام صادق علیه السلام رفتم، فرمود: «امروز را
می شناسی؟ گفتم روزی است که عجم ها بزرگش دارند و به هم هدیه دهند قربانت،
فرمود: به کعبه ای که در مکه است، این شیوه برای امری است دیرین که تفسیرش کنم
برایت تا بفهمی، گفتم: ای آقایم، آن را از شما بدانم دوست تر است نزد من از اینکه
مرده هایم زنده شوند و دشمنانم بمیرند، فرمود: در نوروز بود که خدا از بنده هایش پیمان
گرفت او را پرستند و شریک با او نیاورند، و برسولان و حججش بگروند، و به ائمه علیهم
السلام ایمان آورند. نخست روز است که خورشید تابیده، باد وزیده، گل شکفته در زمین،
روزی که کشتی نوح بر جودی استوار شده، روزی که خدا در آن هزارها که از ترس مرگ
گریخته و مرده بودند زنده کرد، روزی که جبرئیل به پیغمبر فرود آمد روزی که پیغمبر
صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را بدوش گرفت تا بت های قریش را از فراز کعبه
افکند و خرد کرد، و همچنین بود ابراهیم علیه السلام، روزی که پیغمبر فرمود تا اصحابش
با امیر المؤمنین بیعت کردند، روزی که پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را
بوادی پریان فرستاد تا از آنها بیعت گیرد: روزی که دوباره مردم با علی علیه السلام بیعت
کردند، روزی که به خوارج نهروان پیروز شد و ذو الثدیة را کشت، روزی که قائم ظهور کند
و روزی که بدجال پیروز شود و او را در زباله دان کوفه بدارزند، نو روزی نیاید جز اینکه ما
توقع فرج داریم زیرا از روزهای ما و روزهای شیعیان ما است، حججش نگه داشتند و شما
آن را گم کردید» ۵۱.

شیخ شیراز هم مثل سایر انسان ها طالب دیدار بهار و چشم انتظار آن است. بهار فصلی
است که مژده خوش نوروز را می آورد. بوی نوروز، بوی ار است و بس:
خوش آمد باد نوروزی به صبح از باغ پیروزی به بوی دوستان ماند نه بوی بوستان دارد ۵۲
او خطاب به همه کسانی که طالب نوروز هستند، صبر و شکیبایی را توصیه می کند، چرا
که چاره ای جز آن ندارند:

کامجویان را زناکامی چشیدن چاره نیست بر زمستان صبر باید طالب نوروز را ۵۳

و سپس غنیمت شمردن دم و فرصت کنونی را به همگان سفارش می کند :

سعدیا رفت و فردا همچنان موجود نیست در میان این و آن فرصت شمار امروز را ۵۴

او تمام موجودات را در هنگام نوروز در حال جنب و جوش و رستاخیز دیده که با وزیدن باد نوروزی به تکاپو در می آیند: هر گیاهی که به نوروز نجنبد حطب است.

نوروز از منظر سعدی دارای دم عیسوی است که همگان را جانی تازه می بخشد حتی خاک مرده را جان می بخشد:

دم عیسی است پنداری نسیم باد نوروزی که خاک مرده باز آید در او روحی و ریحانی ۵۵

آری نوروز از منظر سعدی موسمی است که خواسته و یا ناخواسته فرا می رسد. در این فصل خبرهای خوش وصال شنیده می شود و دشمن هم مغلوب می گردد:

دوست باز آمد و دشمن به مصیبت بنشست باد نوروز علی رغم خزان باز آمد ۵۶

و آن گاه آرزوی شادکامی و شاد باشی برای دوستان می نماید و چنین خوش می سراید: ۵۷

برآمد باد صبح و بوی نوروز به کام دوستان و بخت پیروز

مبارک بادت این سال و همه سال همایون بادت این روز و همه روز

در همان غزل مانند بزرگان که عیدی و صله می دهند سعدی هم با صله ی کلامش دل ادب دوستان را این گونه به دست می آورد که

(جهان بی ما بسی بودست و باشد برادر جز نکو نامی میندوز

نکویی کن که دولت بینی از بخت مبر فرمان بد گوی بد آموز

منه دل بر سرای عمر سعدی که بر گنبد نخواهد ماند این قوز) ۵۸

اگر چه که سعدی را برخی «مرد آفاق پوی فراخ عیش لذت جوی»^{۵۹} می خوانند، چنان که خود گفته است : «در اقصای عالم بگشتم بسی به سر بردم ایام با هر کسی

تمتع به هر گوشه ای یافتم ز هر خرمنی خوشه ای یافتم»^{۶۰} و به سیر و سیاحت در بلاد مختلف مشغول بوده است. ۶۰

۵۳ غزلیات/ص ۱۱

۵۴ غزلیات/ص ۱۱

۵۵ غزلیات/ص ۵۰۲

۵۶ غزلیات/ص ۱۵۷

۵۷ غزلیات /ص ۲۴۰

۵۸ همان

۵۹ -پلّه پلّه تا ملاقات خدا، زرّین کوب، عبد الحسین ،انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۸۴، ص ۳۲۸

۶۰ -نگاهی به ادب پارسی ، آصفی ، آصفه، نشر دیبا، تهران، ۱۳۶۶، ص ۴۷۷. ناگفته نماند ، جز ابن بطوطه کسی مانند سعدی در مشرق زمین نمی باشد که مانند وی جهان را در نور دیده باشد «بوستان ، به تصحیح انوری ، حسن ، دانشگاه پیام نور ، تهران، ۱۳۷۹، ص

ولی همین شاعر آفاق پوی که سرد و گرم روزگار را دیده و تلخی و شیرینی دیار ها را چشیده هیچ تفرّج گاهی را در بهار بهتر از شیراز نمی یابد. وی تفرّج در بهار را مطلوب می شمارد علی الخصوص که گل گشتی در شیراز خوش آب و هوا باشد و دل هر کسی را با این بیت هوایی و راهی شیراز می کند:

خوشا تفرّج نوروز خاصّه در شیراز که بر کند دل مرد مسافر از وطنش ۶۱
سعدی در یکی از غزلیاتش در هنگام پیری ، ماجرای را می آورد که نوروز ماه با تنی چند از جوانان قدم در راه گشت و گذار صحرا می نهد و جوانی از سر می گیرد. یکی از افراد نپخته ، سعدی را مورد سرزنش قرار می دهد که « پیران را این کار را نشاید » و سعدی هم این گونه این مسئله را نغز در قالب شعر عرضه می کند:

صبحم از مشرق بر آمد باد نوروز از یمین عقل و طبعم خیره گشت از صنع رب العالمین
با جوانان را ه صحرا بر گرفتم بامداد کودکی گفتا تو پیری با خردمندان نشین
گفتم ای غافل نبینی کوه با چندین وقار هم چو طفلان دامنش پر ارغوان ۶۲

نتیجه

به راستی که سعدی شیرازی با خلق آثار خویش چنان در آسمان ادب پارسی درخشیده که «هنوز پس از گذشت هفت قرن تمام ، این اثر تا زبان پارسی برجاست هم چنان برقرار خواهد ماند». ۶۳ بنا به اقوال گویندگان با ظهور سعدی «نظم و نثر فارسی به بالاترین درجه ی فصاحت و بلاغت خود رسیده». ۶۴ استناد همین مطلب اشعار بهاریه ی او در حدّ اعلای جلوه گری و خود نمایی است. هیچ شاعری مثل او در زمینه ی بهار استادانه شعر نگفته است . کلک او در مورد بهار رنگین و خامه اش در ترسیم مناظر بهار نگارین است. آری او را می توان شاعری بهاری و یا بهاری ترین شاعر لقب داد که به هر نحوی در پی سرودن بهار و گل و شکوفه و ریاحین است. حتّی زمانی که از یار می سراید پای بهار را به وسط می کشد. اشعارش در زمینه ی بهار دل هر خواننده ای را می رباید و او را برای دیدن مناظر زیبای طبیعت راهی دشت و صحرا می کند.

۶۱ غزلیات/ص ۲۵۳

۶۲ غزلیات/ص ۳۸۶

۶۳ -تاریخ ادبیات در ایران ، صفا ، ذبیح الله ، ج ۳ ، چاپ دانشگاه تهران ، خرداد ۱۳۵۱ ، ص ۵۸۵

۶۴ -سلسله سخنوران ، موحّدی ، محمّد رضا ، نشر نوین ، تهران ، ۱۳۷۷ ، ص ۷۷

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن کریم، ترجمه مکارم شیرازی
- ۲- نهج البلاغه، ترجمه دشتی
- ۳- آداب راز و نیاز به درگاه بی نیاز، محمد حسین نائیجی، انتشارات کیا، تهران، ۱۳۸۱
- ۴- آداب معاشرت - ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، محمد باقر کمره‌ای، نشر اسلامی، تهران، ۱۳۶۴
- ۵- آسمان و جهان، ترجمه کتاب السماء و العالم بحار، محمد باقر کمره‌ای، انتشارات اسلامی، تهران، ۱۳۵۱
- ۶- برگزیده اشعار مسعود سعد و ناصر خسرو، دکتر اشرف زاده، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۸۲
- ۷- بوستان، به تصحیح انوری، حسن، دانشگاه پیام نور، تهران، ۱۳۷۹
- ۸- تاریخ ادبیات در ایران، صفا، ذبیح الله، ج ۳، چاپ دانشگاه تهران، خرداد ۱۳۵۱
- ۹- پله پله تا ملاقات خدا، زرین کوب، عبدالحسین، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۸۴
- ۱۰- دامنی از گل، غلام حسین یوسفی، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۷۸
- ۱۱- رودکی و منوچهری، اسماعیل حاکمی، انتشارات پیام نور، تهران، ۱۳۸۰
- ۱۲- سلسله سخنوران، موحّدی، محمد رضا، نشر نوین، تهران، ۱۳۷۷
- ۱۳- شاعر صبح، سید ضیاء الدین سجادی، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۸۱
- ۱۴- طب الرضا- طب و بهداشت از امام رضا علیه السلام، نصیر الدین امیر صادقی، انتشارات معراجی، تهران، ۱۳۸۱
- ۱۵- فرهنگ آندراج، ذیل واژه بهار
- ۱۶- فرهنگ المنجد، ذیل واژه بهار
- ۱۷- فرهنگ دهخدا، ذیل واژه بهار
- ۱۸- فرهنگ فارسی، معین، ذیل واژه بهاریه
- ۱۹- فنون بلاغت و صناعات ادبی، جلال الدین همایی، تهران ۱۳۶۳
- ۲۰- کلیات سعدی، با مقدمه عباس اقبال آشتیانی، انتشارات اقبال، تهران، ۱۳۷۴
- ۲۱- نگاهی به ادب پارسی، آصفی، آصفه، نشر دیبا، تهران، ۱۳۶۶